



ادب



نشریہ

پنابہنچی ادبیات و علوم بشری

مدیر مسؤل محمد حسین راضی

شماره ۵
۱۴۴۶

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ - افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ - افغانی

آدرس

مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم

بشری، پوهنتون کابل، علی آباد

کابل، افغانستان

قیمت این شماره (۳) افغانی

مجله ادب در هر شماره فصلی را بیحس در باره کتابهای تازه
و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد.

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که یک نسخه از کتاب
خود را با اداره مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد.

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات و علوم بشری

ادب

مجله دوماهه

شماره ۵

جدی ۱۳۴۶

سال پانزدهم

غنی کشمیری

-۲-

انزوا:

خانه نشینی غنی بسیار طول کشید؛ در طول این مدت به فقر و استغنا زندگی می نمود و این دور دور فر و غ شاعری او بود و وسعت تدریس وی، شهرت انزوا در ریاضت و علم و تقوای غنی به جاهای دور رسید مردم به وی احترام و تعظیم زیاد داشتند، در کلام او ذکر ازین عهد زیاد است:

کی بر در کس چو نقش پابنشینند
نقشش چون نگین در همه جا بنشینند
میگردد ازین ره سخنم گرد جهان
از خانه برون آیم اگر هم چو زبان

هر کس که به کنج انزوا بنشینند
در خانه خویش هر که پیوسته نشست
از خلق بگو شه نشستم تنها
ترسم که سخن دگر شود گوشه نشین

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	مضمون
۱	پوهاند میرحسین شاه	غنی کشمیری
۲۲	بناغلی قیام الدین راعی	جهان بینی و روشهای ...
۳۹	بناغلی عبدالقیوم قویوم	ادبیات عامیانه دری بخش اشعار :
۵۱	ابو المعانی بیدل (رح)	خواندیم خط سایه ...
۵۲	بناغلی پژواک	سپیل آرزو
۵۳	» نوید	مرغ روح
۵۴	» وانه	ره آورده سفر شیراز
۵۵	» سید داؤد الحسینی	نغم شجر
۵۶	» صفا	بامستقبل و اصل کابلی
۵۷	» علی اصغر بشیر هروی	منظومه اصغر ...
۷۵	پیغاه رشاد	بعضی مسأله های ترجمه ... نقد آثار :
۸۴	بناغلی اسدالله حبیب	منتخب اشعار استاد بسملی ...
۹۶	» راضی	گزارشهای پوهنهی ادبیات و ...
۱	Prof. Ansary	The Three sons of ...
4	Mr. Baghban	Afghan Folk literature

بجز آزار از همسایه بد کس نمی بیند
غنی استادگی از لب گزیدن نیست دندان را
کسی به پرسش احوال من نمی آید
بغیر گریه که آید بحال خویش مرا
با وجود این از صحبت مردم کی میتوان کناره جست ، طالبان علم و حاجتمندان
همیشه می آمدند :

کس را ز دام صحبت مردم نجات نیست
عقاست گوشه گیر غنی در زمان ما
لیکن غنی نه تنها غیر از صحبت حاجتمندان و مخلصان نه میخواست ، بلکه از
دیدن بعضی مردم راضی نبود :

آزرده ام از صحبت مردم عجب مدار
گر او فتاد مردم چشم از نظر مرا
کثرت مطالعه :

در انزوای تنهایی علاوه بر درس و تدریس و ذکر و فکر به مطالعه نیز علاقه زیاد
داشت ، و این کار تا آخر عمر باقی بود :

وزیری انتخاب کتب نیست باب چشم
عینک بود کنون ورق انتخاب چشم
لباس :

از بعضی اشعار وی معلوم میگردد که لباس دوخته نه می پوشید :

مشکل بود گرفتن چیزی از تنگ چشم
نگرفته است بخیه ز سوزن قبای ما
لباس ما سبکساران تعلق بر نمیدارد
بود همچو حباب از بخیه خالی پیرهن ما
بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
جامه بی آستین پوشیده ام فانوس وار

برای حصول کیف از تجرد گاهی به لباس نیز اعتنا داشت :

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد
هر کس که گشت عریان در پیرهن نگنجد
همچو سوزن دایم از پوشش گریزانیم ما
جامه بهر خلق می دوزیم و عربانیم ما
شمع فانوس نیم لیک زبی سامانی
غیر دیوار سرا پیرهنی نیست مرا

چشم هوس از متاع دنیا بستم گردش بی سرزبی نیازی دستم.	صد شکر که از حرص و هواوارستم چون شکل درم بود زناخن پیدا
هر که می افتد بپایم کنده مامی شود.	از تو اضع های مردم سخت حیرانم غنی
گر چه از خانه بر نمی آیم	رو شناسم چو مردم دیده
درین دور خانه نشینی گرسنگی و تهی دستی افسانه زندگی وی شد. غالباً در عالم گرسنگی سنگ بر شکم می بست، گاهی نان خشک میسرمی شد و زمانی آنهم نبود. معذالک غنی فرایض مهمانداری را بخوشی انجام میداد. یعنی معاش را ترك گفت ولی گاهی از جایی چیزی بوی میرسید. تصویری ازین خانه نشینی را در اشعارش ببینید.	
گمان برند که داریم در بغل نانرا.	غنی ز فاقه چو بنذیم بر شکم سنگی
هر نفس در خانه من مهمان تازه است.	گر چه ما را نیست چو آینه جز یکنان خشک
ما را درم چو ماهی جز و بدن نگردد.	پیوسته کیسه ما هم چو حباب خالی است
روزی خوردن پهلوی خود مهمان من	فانوس وار خانه ام از آب و نان تهی است
درین دور خانه نشینی رفت و آمد را با مردم قطع نمود، در پروی خود بست و در خانه نشست :	
نشست غیر گرد کسی در سرای ما	در فقر هیچ کس نبود آشنای ما
آخر چو حلقه بر در بیگانگی زدم	ماندم بیرون ز مجلس یاران و آشنا
در میانم لیک از من کس نمیابد نشان	خلوتی در انجمن دارم که چون موی میزد
لیکن بعضی از همسایگان و حاسدین درین عالم گوشه نشینی نیز نمیخواستند او را تنها بگذارند این وضع را نیز در اشعار خویش ظاهر ساخته است :	
بر خاسته از چه رو بجنگم هر کس	چون نیست در افتاد گیم کس را شک
تشنه لب مرد بسم و چشمی تر نشد	هیچ کس بر حال ما رحمی نکرد

گردد بد بلند آتش غیرت برق زین باد که جسته است از دامن زین
 از نسخه خطی سری نگر معلوم میگردد که رباعی اول در مدح اورنگک زیب
 است و رباعی دوم در صفت اسپوی. غنی یقیناً اورنگک زیب را به امید صله مدح نگفته.
 ظاهر آ از فقیر منشی وی متأثر گردیده و این رباعی را در مدح وی سروده. زیر اطوریکه
 در غالب تذکره ها آمده وقتی اورنگک زیب اورا به دهلی طلبید، نزد وی ترفی (۱)
 غنی حتماً فقیر منش بود اما دنیا حوائجی دارد و وی باید وسیله رفع این حوائج را
 می جست. بعضی از تذکره نویسان استغنا ی وی را ذکر نموده این مطلب را ناگفته
 گذاشته اند. یاد رانسروای وی از دربار مبالغه نموده اند از تذکره ها و سیاه معاش او
 نمیتواند معلوم گردد، شاعری می توانست وسیله معاش شود اما غنی نمیخواست این کار
 را بنماید. در اشعارش اشاراتی است که می تواند شغل او از آن معلوم گردد. لیکن باین
 شعرها اعتماد زیاد صحیح نیست زیرا صحبت ها اکثرآ می تواند تمثیلی باشد. بر اساس
 این اشعار بعضی از مردم شغل وی را ذکر نموده اند از آن جمله شعری درینجا نقل میگردد:
 بسکه جز گرد کسادی نیست مارا در دکان میدهد از شیشه ساعت دکان ما نشان
 ازینجا بزرگ مردی نتیجه میگیرد که غنی دکانداری می نمود. از شعر دیگری
 برمی آید که شغل طبابت داشته :

جویند دواي در دامن دگران لیکن الم من پذیرد درمان

از شعر دیگری باین گمان می افیم که شاید يك وقتی جامه دوزی می نمود :
 همچو سوزن دانم از پوشش گریزانیم ما جامه بهر خلق می دوزیم و عریانیم ما
 پیشه طبابت به مرتبه علمی وی مطابق و [شعریکه برین معنی دلالت می کند] نیز صریح
 و واضح است لیکن در شعر جامه دوزی با استحصال اقتصادی مردم اشاره نموده ممکن
 است يك وقتی آنهم در خورد سالی دکانی باز نموده باشد، اما در آخر در داعضابه قدری

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود
یکی است پیرهن و پوست چون حباب مرا
وسيله معاش :

در زمان حیات غنی امراء علم دوست و ادب پروری چون ظفر خان حسن، اسلام خان و سین خان وجود داشتند، بین آنها با اسلام رابطه خانگی نیز داشت؛ معذالک شاعری را وسیله معاش قرار نداد و از کسی صله نخواست.

چراغی صله شعر از کسی گیرد همین بس است که شعرش گرفته عالم را
در تاریخ جدلیه مذکور است که در سنه ۲۵ جلوس شاهجهانی غنی قصیده‌ای به وی تقدیم نمود و هزار روپیه انعام گرفت ولی تصدیق این قول نه در تذکره آمده و نه کردار غنی آنرا تأیید می نماید. ظاهر آذکر این قول از اثر تسامح مؤلف صورت گرفته و به عقیده مولوی اکرام الحق فروغی راغنی پنداشته (۱).

غالباً گفته می شود که غنی شعر مدحیه نداشته، که بنده نمیتوانم آنرا صحیح بدانم در سطور قبلی. غزل قصیده نمایی این شاعر را ذکر کردم که در ابتدای نسخه ایشیاتیک سوسایتی آمده در آنجا دو شعر درج است که حتماً جزو قصیده‌ای بوده:

بسکه بارد بر سر خصم تو آب از زیر تیغ شد زره در پیکر او عاقبت چون آبشار
سرکشی را بسکه در عهد تو خصم خویش کرد کرد آتش سنگ را آخر بروی خود حصار
باین ترتیب رباعی مدحیه ای نیز دارد:

در عهد تو بسکه بخت شدیدار بخلق هر گز ندهد سپهر آزار بخلق
در باغ جهان نهان جویدی که ز فیض هر روز دوبار میدهی بار بخلق

این رباعی هم در نسخ خطی موجود است و هم در نسخه ایشیاتیک سوسایتی ولی ازین دو نسخه معلوم نمیگردد که رباعی مذکور در مدح کیست. و نیز رباعی در تعریف اسپ پادشاه دارد. این رباعی در نسخ چاپی آمده لیکن در بعضی از نسخ خطی موجود نیست. رباعی این است:

گلگون تو هست بسکه سرعت آئین چون رنگ سبک میبرد از روی زمین

که اورا از درس گفتن باز داشت .خودش می گوید:

افتاده ام از درس زرد اعضاء
کوشا گردی که مالدا اعضاء مرا
می مالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش می شدم سر تا پا
غالباً غنی درین وقت امداد غیررانی قبول میکرد، که ذکر آن در شعر بالا رفت.

سفر:

در آن وقت هاسفر بیرون کشمیر کمتر صورت میگرفت، و هر که بیرون میرفت یادرتلاش زندگی بودیا برای تجارت. اما مردم کشمیر از سفر نه می ترسیدند و به غرض تجارت سفرهای دور و دراز می نمودند، فانی استاد غنی نه تنها بیرون کشمیر سفر نمود، بلکه خارج هندوستان به بلخ و بخارا نیز رفت. البته غالب تذکره نویسان در مورد غنی صریحاً گفته اند که در تمام زندگی خود از کشمیر بیرون نه شد:

نواب صدیق حسن خان و غلام علی آزاد هر دو به یک عبارت می نویسند که:

«مدت العمر در شهر خود گذرانید.» «میر علاءالدوله نیز نوشته است که:

«تمام عمر به وطن مألوف خود بسر برده (۱)» ولی این سه قول قابل اعتبار نیست و بر شعری مبنی می باشد که شاعر آنرا در آخر عمر سروده و آن وقتی بوده است که خانه نشین شده بود. ازین نوع اشعار در دیوان وی پیدا می شود:

سفر چه گونه گزینم ز آستانه خویش
که همچو مردم چشمم به قید خانه خویش

مهمتر ازین اشعار رباعی است که در آن سفر هند شاعر ذکر شده:

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان به باغ کشمیر مرا

گشتم ز حرارت غریبی بی تاب
از صبح وطن بده تباشیر مرا

از شعر دیگر او معلوم می شود که خارج از کشمیر سفر کرده و جاهای دیگر هندوستان

رانیز دیده:

۱- شمع انجمن ص ۳۴۰ سرو آزاد.

۱- تذکره الشعراء.

اورا رنج داد که امکان تجارت برای وی باقی نماند ممکن است تعلق وی باین شغل قبل از ترك دنیا بوده باشد .

بعد از ترك دنیا از کار زندگی نیز دست کشید. درین وقت بعضی از ارادتمندان او نزدش می آمدند و [به او کمک نموده] کار او را می کردند. کمک غیر و مذمت آن هر دو در اشعارش موجود است :

عاقبت پر شد ز نقد داغ از امداد غیر گرچه خالی بود دستم پیش ازین چون آستین

يك قطره بیش آب نخوردم ز جوی حرص وان نیز عاقبت عرق انفعال شد .
گاهی ندرتاً این کار می شد و آن از کلمه يك قطره معلوم است، اما برای طبع غیر غنی همین هم زیاد بود، اگر از مردم چیزی به عاریت می گرفت زود بر میگرداند :
ز مردم آنچه گرفتیم زود پس دادیم بنان خشک قناعت چو آسیا کردیم
این گفته ها قرینه است بر اینکه غنی برای نان حلال وسیله ای داشته به خانه نشستن و نان پیدا کردن را لایق شان خود میدانست چنانچه خودش میگوید :

صاحب سخن نجنبد از بهر قوت ازجا دائم بخانه خود روزی رسد ز بانرا

تارزق خود رسد بد هانت چو آسیا دایم خموش دار زبان سئوال را
[وسیله امرار معاش] بدون طلب بهوی میرسید باین ترتیب که به تدریس مشغول بود و تا جائیکه از اشعار زیاد او معلوم می گردد، جز تعلیم وسیله معاشی نداشت، تمام زندگی خود را در مکاتب گذرانید. [درین باره] می نویسد :

بسر بردم غنی هر چند عمر خود به مکتب ها نیاوردم ز خط سر نوشت خود قدم بیرون

از رباعی دیگری معلوم می گردد که به کار مطالعه تا آخر عمر مشغول بود :

هر چند که از مدرسه راهی نشدم آگاه ز یک حرف کماهی نه شدم

موی سیهم سفید گردید و هنوز واقف ز سپیدی و سیاهی نه شدم

غنی دائم المرض بود و به درد اعضا مبتلا، آخر عمر در داء عضابه حدی شدت کرد

غنی تنها خارج کشمیر سفر نداشت در داخل وادی نیز اینطرف و آنطرف میرفت و از وطنش یعنی سری نگر دور می شد. سه صد سال پیش تصویر کامل وطن که متضمن تمام مملکت باشد عام نه بود. مردم وطن را محل پیدایش و جای سکونت می دانستند. قرینه نیز می رساند که وی در داخل وادی به سفر میرفت. صاحب ایران صغیر می نویسد:

«خیلی کم بخارج از کشمیر مسافرت کرده و دران مسافرت نیز برای برگشت بکشمیر دل تنگ بوده» درون وادی غنی با اسپ به سفر میرفت، این اسپ از خود او بود. تا وقتی این اسپ راه می رفت غنی از آن استفاده کرد لیکن منزلی پیش آمد که اسپ از پا افتاد و غنی در آن باره قصیده دلچسپی ساخت:

درد اعضا ساخت تا اسپ مرا بیدست و پا

پشت او با زین نشد چون اسپ شطرنج آشنا

چون گذارم زین به پشت او نمی جنبد زجا

بر سر دیوار گویا خانه کردم بنا

تا نباشد کس بدنبالش نیاید رو براه

تا زیانه نیست چون دم یک دم از رانش جدا

گر رکاب این گرانجان قالب خشتی بود

برنسیخیزد ز روی خاک همچون نقش پا

بسکه از سنگ حوادث استخوانش گشته خورد

بسته ام جای حنای زین به پشتش تخته ها

غالباً وقتی این رفیق سفر غنی اورا ترک گفت، این دور زندگی وی پایان یافت که در آن

باره گفته است:

پای من یک لحظه جادر گوشه دامن نکرد گشت عمرم در سفر چون رشته سوزن تمام

ختم این دوره مربوط به مرگ اسپ یا در دعضای غنی نیست. غنی پس از جهانگردی

ورسیدن به حقیقت ترک دنیا گفت، اکنون نه تلاش معاش اورا از جا چنبا ندونه آرزوهای

در نمک زار سواد هند شادابی کم است گر در آنجا سبزه ای باشد ز تخم آدم است
از شعر دیگر وی این مطلب نیز روشن می شود که در طفلی مسافرت اختیار کرد
و آنقدر بیرون [از وطن] ماند که خیرخانه نیز با او نرسید :

معدورم از زخانه نباشد خبر مرا آمد چو اشک پیش به طفلی سفر مرا
لیکن محبت وطن در دل غنی بیحد زیاد بود ، در سفر نیز دل سوی وطن داشت.
این کیفیت قلبی او در اشعارش بیان شده :

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن در سفر دائم چو سوزن چشم دارم در قفا
در سفر هم غم و وطن است گل باخار چیده را مانم
برنگ آبله پائی در سفر ما را ز شوق صبح وطن چشم تر سفید شده است
غنی چند روز خارج کشمیر ماند تفصیل آن به درستی معلوم نیست
ظاهراً این سفر او طولانی بود جاهای زیادی را دید و با مردم مختلفی آشنا شد. دو وجه
این سفرها به نظر می رسد. یکی تجرید و حصول علم که از این شعر معلوم می شود :

خواهی که پخته گردی منشین غنی به یک جا کز خامیت بر آرد همچو کباب گردش
وجه دیگر سفر طلب روزی بود ، چنانچه سراغ آن نیز از شعری معلوم شود :

ز گردیدن رسد چون آسیا در خانه ام روزی من از گردش چو ماتم روزی من در سفر باشد
گاهی انسان خیال میکند که در وطن به رنج و زحمت گرفتار است و چون بیرون برود
احترام او را می کنند و وسایل آسایش وی را فراهم می سازند. غنی هم یک وقتی این گمان
را داشت :

هر که پایند وطن شد می کشد آزارها پای گل اندر چمن دائم پراست از خارها
اما پس از آنکه از وطن بیرون رفت آرام نیافت :

هر چند که بر گرد جهان گردیدم از کس سخن ملایمی نشنیدم
شد پرده چشم من چو عینک سنگین از بسکه ز خلق سخت روئی دیدم
چون آسیا مپرس ز آسایشم غنی کز چشم من به گرد سفر خواب رفته است

موجوده تصرف نیز شده. رخان یقیناً اشتباه کاتب است و فغان صحیح می باشد. و از آن مفهوم مصرع نیز واضح میگردد و شکی باقی نه می ماند که رباعی در رثای جوانی گفته شده است.

اکنون سؤالی باقی می ماند و آن اینکه خورشید باغنی چه ربط داشت. در دیوان غنی رباعی دیگری نیز موجود است که بر مرگ فرزند جوانی سروده و در آن نیز مانند رباعی قبلی شدت غم اظهار شده:

ای در غم نور دیده چشمت نمناک یعقوب صفت جامه صبرت صد چاک
در ماتم فرزند مریز آب به خاک صد طفل مکن برای یک طفل هلاک

در رباعی دیگری که پهلوی رباعی اولی آمده اینطور میگوید: (۱)

از مردن تو حاصل عمرم تباہ شد چیزیکه صرف گریه نه شد خرج آه شد
می آمدم که تنگ در آغوش گیرم سنگ سر مزار تو ام سنگ راه شد

علاوه بر آن رباعی دیگری نیز هست که از نظر خصوصیت ترکیب طفل نگاه قابل ملاحظه می باشد:

زان دم که فتاد از نظرم دور آن ماه گم کرده ره چشم ترم طفل نگاه
از بسکه گریستم به شب های فراق گردید سواد دیده ام آب سیاه

درین ضمن شعر دیگری که در نسخه چاپی نیز آمده قابل ذکر است:

نصیب ما ز باغ آفرینش میوه غم شد نهالی را که پروردیم آخر نخل ماتم شد.

از ترکیب های نور دیده، حاصل عمر، فرزند یعقوب صفت و نهالی را که پروردیم انسان گمان می کند که متوفی باید پسر غنی باشد. اما خود غنی در اشعارش با بعضی از تذکره نویسان که در آن مسلم شاگرد غنی و مقدمه نویس دیوان وی نیز شامل است مجرد غنی را ذکر نموده اند و باین [مطلب] اتفاق نظر دارند که زندگی غنی به تنهایی گذشته. اگر این روایات نه می بود و در آن تو اتر و تطابق وجود نه می داشت باید می گفتیم که

۱- این رباعی در دیوان چاپی نیست اما در نسخه اشیا تیک سو سائیتی نوشته شده.

جدید نیائی. پس از در بدری بخود رسید و در آنجا آرمید:

سر همچو تار سبحة بصددر کشیده ایم ، آخر رسیده ایم بخود، آرمیده ایم .

و درین وقت موضوع سفر در میان نبود :

سفر چگونه گزینم ز آستانه خویش که همچو مردم چشم بقید خانه خویش .

مرگ دوست جوان :

غنی دوستان و نزدیکان خود را بسیار دوست داشت، و با وجود تجرد و انزوا بایشان اظهار علاقه زیاد می نمود. یکی از دوستان در مقابل وی درگذشت، ازین واقعه شاعر خود رازنده در گور دانست :

گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد کردیم خاک بر سر از ماتم عزیزان
مخصوصاً از مرگ خورشید نامی بسیار متأثر شد. در اکثر نسخه های دیوان غنی این رباعی، درج است :

چون در غم خورشید رخان برخیزد هر کس شود از دل و جان برخیزد

بر تربت او ز دیده میریزم آب شاید که ازین خواب گران برخیزد

در شرح ترکیب خورشید رخان، در مصرع اول شارح دیوان چاپ نول کشور می گوید:

اگر چه مقصود از خورشید رخان، می تواند معشوقان باشد اما در شعر رعایت خورشید

موجود نیست ازین جهت بنظر شارح شاید این نام یکی از دوستان متوفی غنی باشد (۱)

حقیقت امر این است که از ترکیب خورشید رخان، شعری معنی می شود علاوه

بر آن خورشید رخان جمع است و در بیت دوم، او، یا، برخیزد، هر دو مفرد می باشد.

در نسخه ایشیا تیک سوسایتی مصرع اول این رباعی اینطور آمده :

از مردن خورشید فغان برخیزد

در نسخه های دیگر (۲) چون در غم خورشید فغان برخیزد، آمده. و درین نسخه مصححه

۱- دیوان غنی چاپ نول کشور طبع دوم و نهم شرح بر حاشیه

۲- نسخه سری نگر و غیره.

در مورد شاعری غنی دیوان وی اکنون موجود است و همیشه مورد تحسین سخن شناسان دری بوده .

چه وقت غنی به شعر گفتن آغاز کرد درباره آن نیز روایات مختلف است . مرزا سرخوش روایت می کند که : « شعر گفتن و تخلص گذاشتن وی از کلمه غنی استخراج می شود . » (۱)

مجموع اعداد غنی [به حساب ابجد] به ۱۰۶۰ بالغ می گردد ازین جامعاً و می شود که غنی به سال ۱۰۶۰ این تخلص را اختیار کرد .

پیرزاده حسن در تاریخ کشمیر (۲) و اعظم دیده مری در تاریخ واقعات کشمیر نه تنها این بیان را حرف به حرف تصدیق می نماید بلکه کلمات سرخوش را نیز استعمال می کند . حال فانوس خیال (۳) نیز بر همین منوال است . طامس ولیم بل غالباً به اعتبار همین روایات نوشته است : « تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی ، که هم تخلص او است برمی آید » (۴)

ظاهر آ روایت سرخوش مأخذ محمد حسن آزاد نیز بوده : « غنی تخلص او است ، لطف کلام در اینکه از این لفظ تاریخ آغاز شاعری او بیرون می آید » . (۵)

اما این بیانات را اگر در پرتو حقایق دیگری به بینیم کلمه مذکور را نباید قبول کنیم . قول مزبور دو خبر دارد . یکی اینکه غنی در ۱۰۶۰ هـ به شعر گوئی آغاز کرد ، و دیگر آنکه در آن سال تخلص « غنی » را انتخاب نمود . این دو جزو صحیح نیست . تا جائیکه به تخلص وی مربوط است علاوه بر تخلص غنی « ظاهر » نیز لا اقل در دو جای دیوان او دیده شده . یکی در قطعه ای که به مناسبت وفات میر الهی سروده و در مقطع آن میگوید :

گفت تاریخ وفاتش ظاهر برد الهی ز جهان گوی سخن

۱ - کلمات الشعراء .

۲ - کلمات الشعراء .

۳ - نسخه خطی علی گره ۴ - مفتاح التواریخ ص ۲۷۳

۵ - نگارستان فارس مطبوعه کریمی پرنس لاهور .

این جوان خورشید نام فرزند غنی بوده اما با وجود این روایات می توان قیاس کرد که خورشید از دوستان عزیز وی بود و غنی او را مانند پسر دوست داشت .
جای شک نیست که غنی در اوایل زندگی زن گرفت و بعد از آن ترك دنیا گفت .
نصر آبادی در تذکره اش واضحاً می نویسد که : « با وجود حوادث سن در کمال بی تعلقی بود » (۱) کسی که بی تعلقی باشد از روی کلمات نورد یده و امثال آن نه می توان استخراج کرد که خورشید پسر او بوده .

تا این جامی نوشتم که هنگام ورق زدن نسخه اکادمی نظرم به رباعی افتاد این رباعی شک مرا دور کرد نقطه نظر را بیشتر ثابت ساخت . این رباعی تنها در نسخه اکادمی موجود است و در نسخه دیگری نیامده .

از مردن خورشید جگرها خون شد درد دل ما خسته دلان افزون شد

آسان نبود فراق اسباب کمال خم خاک نشین در غم افلاطون شد

در نسخه اکادمی فراق اسباب کمال آمده و آن ظاهراً غلط است عوض اسباب کمال باید « ارباب » کمال باشد . ولی اسباب هم اگر باشد این قدر معلوم می شود که خورشید شاگرد ذهین و کامل وی بوده که در پرورش و تربیت وی جداً سعی می ورزیده و او را چون فرزند دوست داشتند . و دورترین است که از خویشاوندان او نیز بوده باشد .

آغاز شاعری :

هم چنانکه قبلاً گفتیم غنی تنها شاعر نبود بلکه عالم کامل نیز بود اما شاعری وی به حدی شهرت یافت که علم او را تحت الشعاع گرفت . مسلم شاگرد غنی می نویسد :
« نثرش بیت الغزل جریده انشاء » (۱) . در نثر تألیف مرتب ندارد . در دیوان غنی پارچه های نثر نیز آمده اما آن حصه به حدی مختصر است که نه می توان از آن علم و فضل او را معلوم کرد . پس يك قطره می تواند نمونه دریا باشد .

(۱) تذکره نصر آبادی از میرزا محمد ظاهر نصر آبادی اصفهانی .

(۱) دیباچه دیوان غنی از مسلم .

مولوی اکرام الحق از شعر دیگر غنی تاریخ دیگری را ثابت می کند و آن شعر این است :

گلشن کشمیر را امسال شادابی کم است گر گل ابری نمایان است آنهم بی نم است
مولوی اکرام الحق می نویسد: « واقعه ای است تاریخی که بین سال های ۱۰۵۷-۵۸ قحطی سختی در کشمیر رخ داد و در آن وقت تربیت خان حاکم کشمیر بود مولانا غنی طبعاً به این قحطی اشاره دارد».

در دیوان غنی شعر دیگری نیز این قحطی را میسرساند:

خلق سرگردان همه از قحط آب و دانه اند هر کرا دیدیم غیر از آسیا در گردش است
ازین [شعر] نیز معلوم می شود که غنی قبل از ۱۰۵۷-۵۸ به شاعری شروع کرده بود، همچنان در بستان بی خزان: این روایت آمده: «ظفر خان حسن این مصرع را گفته به غنی فرستاد: ای لاله دل برابر بهاران چه می نهی» غنی فی البدیهه مصرع دیگری بر آن افزود و به مصرع ظفر خان جان داد. مصرع غنی این است:

داغی که بر دل است ز شستن نه می رود».

چون دور حکومت ثانی ظفر خان اعظم در ۱۰۵۷ تمام شد، لااقل شاعری غنی سه سال قبل از ۱۰۶۰ ثابت می شود.

محمد قلی سلیم نیز با غنی هم صحبت بود. وفات او در ۱۰۵۷ واقع شد. معلوم است که این هم صحبتی به نسبت شاعری بوده و آن نیز شاعری غنی را قبل از ۱۰۶۰ میسرساند.

ازین گفته ها معلوم میشود که چون عدد غنی به ۱۰۶۰ می رسد، کسی این فرضیه را به سرخوش رساند و وی بدون تحقیق آنرا در تذکره خود درج نمود و بعد از او همه از سرخوش پیروی نمودند. بنظر من (مؤلف) این تخلص تاریخی نیست غالباً پس از آنکه غنی ترک دنیا گفت.

ثانیاً درین شعر نیز این تخلص آمده:

چنان گردید دامنگیر داغ غربتم ظاهر
که ریگک شیشه ساعت بود خاک مزار من
به توجیه مولوی اکرام الحق غنی قبل از ۱۰۶۰ طاهر تخلص نموده اما از آن سال
به بعد غنی تخلص کرده. (۱)

و درین حضرت مولوی تسامح نموده زیر اسال وفات میر الهی مطابق این مصرع
۱۰۶۴ می شود نه ۱۰۵۲ طوری که مولوی اکرام الحق استخراج نموده و از آن
واضحاً معلوم میگردد که غنی تا سال ۱۰۶۴ طاهر تخلص میکرد ازین جهت کلمه غنی
تاریخ انتخاب تخلص نه می تواند باشد.

کذ الک قسمت دوم این گفته نه می تواند درست باشد، زیرا اگر قول تذکره
نویسان را درباره صحبت صائب، قدسی و مسلم و غیره قبول کنیم لازم می آید که
غنی قبل از ۱۰۶۰ به شاعری شروع کرده باشد. و اله داغستانی در ریاض الشعراء
می نویسد: «در زمانیکه ظفرخان ناظم صوبه کشمیر بود مرزا صائب به تکلیف خان
مزبور وارد آنجا شده غنی مرحوم صحبت مرزا را دریافته و با ابوطالب کلیم و حاجی
محمد جان قدسی در همان آوان صحبت هاداشته».

ظفرخان حسن دوبار به کشمیر مقرر شد. دفعه اول از ۱۰۴۲ تا ۱۰۵۰ در آنجا
بود و بار دوم از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ در آنجا ماند و نیز معلوم است که صائب در ۱۰۴۲
باتفاق حسن به کشمیر آمد. در مرتبه دوم به کشمیر نرفت زیرا در ۱۰۵۳ بدر بار شاه
عباس ثانی منصب ملک الشعرائی یافت. و اله داغستانی نیز واضحاً می نویسد که
درین وقت غنی در کک صحبت کلیم و قدسی را نمود مرگ قدسی در ۱۰۵۶ اتفاق
افتاد. علامه شبلی می نویسد: «این سه شاعر (کلیم، صائب و غنی) در کشمیر مدتها
همدم و هم قلم بودند و باهم مشاعره داشتند». این مشاعره بین سالهای ۱۰۴۲ و
۱۰۵۷ صورت گرفت بنا بر آن قبل از ۱۰۶۰ اشاعر بودن غنی مطلبی است روشن.

مطالعه می گفت کاش آنچه در عمرم گفته ام عوض این شعر میدادم :

حسن سبزی به خط سبزم را کرد اسیر دام هم رنگت زمین بود گرفتار شدم (۱)

این روایت با اندکی اختلاف در نگارستان فارس (۲) مولوی محمد حسین آزاد نیز

آمده اصل عبارت آزاد اینطور است :

موی میان تو شده کرا لپن کرده جدا کاسه سرها از تن

و کرا لپن به زبان کشمیری رشته ای رامیگویند که کوزه گری با آن سفال را قطع میکنند

صائب از شنیدن این شعر تعجب کرد و گفت از جوهر لفظ معلوم می شود که کشمیری است

و چیز قطع کننده رامیگویند .

قبول قول تذکره حسینی نقص دیگری دارد و آن اینکه اگر آن قول را باور کنیم

اشعار غنی باید قبل از رسیدن صائب به هندوستان بایران رسیده باشد و آن غیر

ممکن است ، زیرا در آن صورت ابتدای شاعری غنی از ۱۰۳۶ (ورود صائب به هندوستان)

بسیار پیش می رود . دلیل آن به هیچ قولی نیامده و جای شک نیست که کاملاً غلط است

نه صائب قبل از آمدن به کشمیر شعر غنی را شنیده بود و نه برای درک معنی کرا لپن

به کشمیر آمده و این نیز قابل قبول نیست که قبل از آمدن صائب ، غنی دیوانی محتوی

صد هزار شعر ترتیب داده باشد ، محمد حسین آزاد ماخذ خود را نه می گوید اما این

قول اگر وجه درستی داشته باشد همان است که آزاد گفته است .

راجع به روایت میر حسین دوست سنبهلی نیز مولوی اکرام الحق گفته است :

«اما درست نیست که مرزا صائب محض دیدار غنی از ایران آمده باشد» (۳) و داکنتر

امیر حسن عابدی نیز نوشته است : «ولی روایت مذکور کاملاً اشتباه است» (۴) اما

۱- تذکره حسینی ص ۲۲۹ اما در پایان دیوان غنی این خواهش از زبان میرزا عبدالقادر بیدل بیان شده *

۲- نگارستان فارس ص ۱۸۳ .

۳- معارف اعظم گد ۵ (نومبر ۱۹۲۷) : ۵- آهنگک دهلی «سپتمبر ۱۹۵۹» .

و متزوی شد عوض طاهر غنی تخلص نمود. از این تخلص تعیین یکی از سالهای زندگی شاعر جز اتفاق چیزی دیگری نیست.

ملاقات با صائب :

ملاقات غنی را با صائب اکثر تذکره نویسان ذکر نموده، اند، غلام علی آزاد می نویسد: «(صائب) ... هژدهم محرم سنه اثنین و اربعین و الف ظفرخان را حکومت کشمیر به نیابت خواجه ابوالحسن مقرر گردید. مرزا محمل سفر با ظفرخان بر بست و پس از گلگشت کشمیر جنت نظیر هندوستان را وداع کرد و به دارالسلطنت اصفهان رفته آرام گرفت و تا آخر ایام حیات نزد سلاطین صفویه در کمال تکریم و تبتجیل زندگی کرد» از این روایت معلوم می شود که صائب در ۱۸ محرم ۱۰۴۲ به اتفاق ظفرخان به کشمیر آمد و پس از مراجعت بایران رفت و تا آخر عمر به آن جاماند و در دربار صفویه به احترام زندگی کرد. اعظمی که در تاریخ واقعات کشمیر ورود ظفرخان را [به آن جا] ۱۰۴۳ نوشته ظاهرآ اشتباه کتاب است. بعضی ها به سفر دوم صائب نیز به هندوستان اشاره دارند و آن صحیح نیست. او یک بار به هندوستان آمد و در آن وقت جوان بود و آن سفر در آخر عهد جهانگیر صورت گرفت و در حدود شش سال در آن جاماند، سفر کشمیر نیز در آن شامل است :

درین سلسله میر حسین از دوست سنبله ای این روایت را نقل میکند که مرزا صائب پس از شنیدن این مطلع به فکر سفر کشمیر افتاد :

موی میان تو بود کراالپن کرد جدا کاسه سر را از تن

و پس از ملاقات با غنی پرسید مگر کراالپن رشته ای است که کوزه گری با آن کاسه را دو تکه میکند؟ غنی به جواب گفت بلی اینطور است. بعد غنی از صد هزار شعر دیوانش هزار را انتخاب کرد و نزد صائب فرستاد و باقی اشعار را از بین برد، صائب هنگام

(۱) خزانه عامره غلام علی آزاد ص ۲۸۷.

خواجه ابوالحسن ظفرخان طرح کرده گذرانید. از اتفاقات بهمان نزدیکی در سنه احدی واربعین والف نهضت رایات عالیات بمستقر الخلافة اکبر آباد گشت و در سنه ۱۰۴۲ ظفرخان را حکومت کشمیر جنت نظیر به نیابت پدرش قرار یافت سیر و تماشای آن بهشت برین روی زمین را از مغنمات دانسته با اتفاق ظفرخان رفت و چندی به آب و هوای آنجا جسم و روح را بالیدگی و توانائی داده بایران دیار بازگشت « (۱)

باین تفصیلات و قیام طولانی [شاعر] درد کن و دهلی روایت تذکره حسینی بیشتر از افسانه چیزی به نظر نه می آید. اما طرفه آنکه در خود بستان بی خزان مؤلف در بیان احوال فانی فراموش نموده است که راجع به غنی قبلاً چه نوشته، وی درین جا برای آمدن صائب علت دیگری میارد: «گویند مرزا صائب بر این بیت او: حسن سبزی بخط بسزایخ و جد کر دوخط دانی برداشت و بار اده آن که این بست راعوض جمیع اشعار خود بگیرد بنام خود مشهور کند به کشمیر رفت». (۲) و باین هم اکتفا نه نمود و افزود: «که قضایا اوقضا کرده بود حسرت خورده گفت که حیف همچو شعر در قسمت کشمیری شد.»

علاوه بر آنکه صائب را اولاً برای درك معنی کراهه پن، و ثانیاً برای خریدن یک شعر به کشمیر آورده، لطیفه بزرگ این است که غنی را قبل از رسیدن او به کشمیر کشته، همه میدانند که غنی ۳۷ سال بعد از آمدن صائب به کشمیر زنده بود. صائب درین وقت شاعری بود بزرگ، در عهد حسن به کشمیر آمد در آن وقت کشمیر محل اجتماع شعرای محلی و بیرونی بود. صائب نزد حسن بسیار مقرب بود. ازین جهت افسانه های زیادی برای او ساخته اند، که در آن عنصر خورش عقیدتی و طرفداری شامل است، بعضی از اقوال را بدون تحقیق و تعمق نباید قبول کرد. قدرت الله شوق صائب را به این کار مهم ساخته است که چون غنی شعر خود را به

۱- ورق ۱۱۸ ب.

۲- ورق ۱۱۸ ب.

دلیلی را که دکتور عابدی برای اشتباه می‌آرد صحیح نیست (۱) زیرا تذکره نویسان زیادی ثابت کرده‌اند که غنی قبل از ۱۰۶۰ شعر می‌گفت اصل وجه اشتباه درین است که علت آمدن صائب چیز دیگری بوده.

وقبل از رسیدن کشمیر به دهلی آمده بود. وی در عهد جهانگیر به هند و ستان آمد و در دربار پادشاه مذکور ماند ولی صلاحیت شعری و جوهر کلام وی در عهد شاه جهان درخشید. وقتی شاه جهان بر تخت نشست صائب قطعه بی نوشت که در صله آن شاه جهان هزار روپیه داد. چند روز بعد منصب هزارری و لقب مستعدخان نیز به وی اعطاشد در ۱۰۳۹ شاه جهان به دکن رفت و مرزا باوی همراه بود، در دربار سلطنتی ظفرخان حسن را دید و هر دو باهم طوری دوست شدند که نام یکی با دیگری توأم گشت. ظفرخان نائب الحکومه کشمیر مقرر شد و صائب را با خود برد. (۲) رضا زاده شفق در تاریخ ادبیات ایران به ورود صائب به هندوستان تصریح نموده است، مطابق تحقیق وی صائب در ۱۰۳۶ به هندوستان آمد علت بزرگ این سفر [در اصل یکی از عوامل این مهاجرت] رنجیدگی او از قدر نشناسی هم میهنان بود از روایت «بستان بی خزان» نیز این گفته معلوم می‌شود:

او آخر عهد جهانگیری بود که بار اده هند و ستان جنت نشان از اصفهان بر آمد وقتی که بدار الملک کابل رسید با ظفرخان ابن خواجه ابو الحسن تربتی که ناظم آنجا بود برخورد صحبتها کوك افتاد، جلس و انیس بوده، فارغ البال میگذرانید، در اوایل جلوس شاه جهان به رفاقتش که معزول شده عازم بارگاه سلطانی بود بسر هند خرا مید و در سنه تسع و ثلثین و الف باردوی کیهان پوی خسروی بالکد دکن کشید و در برهان پور پدر مرزا رسید که او را به الوفه طبیعی باز گرداند، بنا برین قصیده مدحیه ای برای

۱- زیرا در فهرست موزه برتانیه نوشته شده است که غنی اولین شعرش سال ۱۰۶۰ تصنیف کرد و ما می‌دانیم که صائب در ۱۰۰۰ به کشمیر رفت.

۲- تاریخ ادبیات ایران (ترجمه اردو ص ۴۶۵ اصل دری ص ۳۷۱، ۳۴۲، تهران).

غنی و صائب رابطه معنوی پیدا کرده بودند، بنا بر آن صائب همیشه از او یاد میکرد. چون کسی از هندوستان به ایران می‌رفت می‌پرسید برای من از هندوستان چه تحفه آوردی و مراد شعر غنی بود. «۱» خود غنی غالباً این مطلب را در نظر داشته می‌گفت:

بایران سخن‌ها روان میرود چه ایران سخن در جهان میرود
میرعلاء الدوله در تذکره خودش می‌نویسد که صائب در بیاض خویش دو صد شعر
غنی را انتخاب نموده نوشته بود. میرعلاء الدوله مزبور هنگام انتخاب اشعار غنی در تذکره
خویش ازین بیاض نیز استفاده نمود چنانچه می‌نویسد: . . . اشعارش اول از بیاض
مذکور و باقی از انتخاب دیوانش که مؤلف تذکره نموده و از دیگر تذکره‌ها
سفینه‌ها مرقوم می‌شود. «۲»

باروایات دیگر این روایت نیز معروف است که باری یکی از استادان از غنی خواست
برین مصرع صائب مصرعی بیفزاید: که از لباس تو بوی کباب می‌آید. غنی پس از
شنیدن این مصرع، مصرع اول را اینطور ساخت:

کدام سوخته جان دست زد بد امانت که از لباس تو بوی کباب می‌آید

این دوست که نام او معلوم نه شد پس از شنیدن آن گفت چه خوب بود دیوان مشترکی
ساخته می‌شد که یک مصرع از غنی می‌بود و مصرع دیگر از صائب امادریوان صائب
این مصرع اینطور آمده:

مگر ز صحبت دلهای گرم می‌آیی
که از لباس تو بوی کباب می‌آید

«مترجم: پوهاند میر حسین شاه»

۱ - مجمع‌الذخایر و مجمع‌الفصحاء

۲ - تذکره الشعر امیر علاء الدوله ص ۶۷